یادداشت

معرفی و بررسی چند غزل عاشورایی اثر راضیه رجایی

دریا همه عطش شد و باران خون گرفت





زهرا محدثی خراسانی
شاعر و پژوهشگر

راضیه رجایی از شاعران پیشکسوت خراسانی است. رجایی علاوه بر اینکه آثار مختلفی در زمینه دفاع مقدس از وی به چاپ رسیده است، در حوزه شعر مذهبی و عاشورایی نیز جزو شاعران فعال و مطرح محسوب می‌شود. رجایی درباره شعر عاشورایی در اغلب قالب‌های کلاسیک به‌ویژه غزل و رباعی شعر سروده است.

آثار منتشر شده رجایی عبارتند از «گزیده ادبیات معاصر شماره ۱۱۷»، «آسمان ابری دی» و «گزیده شعر مقاومت ایران»

غزلی از رجایی در توصیف دلاوری‌های حضرت ابوالفضل(ع) در دست است که از فرازهای معنایی و محتوایی بالایی بهره‌مند و جزو اشعار مطرح عاشورایی وی است؛ او در این غزل با بیانی حزن‌انگیز به ایثار حضرت ابوالفضل(ع) اشاره دارد و اینکه آن حضرت به‌عنوان سقای کربلا، رسالت خود را به نیکی به سرانجام رساند و حضور اشاراتی با این مضمون که عاقبتی خیر و نیک در انتظارش بود:

تشنه آمد کنار آب نشست، دست دریا پر از تمنّا شد
تشنه‌تر از همیشه برمی‌گشت، آسمان غرق در تماشا شد
چشم در چشم کودکان آتش، خیمه در انتظار او می‌سوخت
ناگهان اسب بی‌سوار از دور، در غباری غلیظ پیدا شد
یال در یال اسب می‌آمد، خبر تلخ تازه‌ای با او
داغ شد سینه زمان ناگاه، پیش افتادنش زمین پاشد
ماه در شرم خاک می‌غلتید، غیرت از نام کوه‌ها افتاد
آن طرف شب پر از سیاهی تیغ، این طرف آفتاب تنها شد
او که دریای مهربانی را، به تمنای کودکان می‌بُرد
تا همیشه، همیشه تاریخ دست آب آورش معمّا شد

از دیگر اشعار رجایی باز هم در توصیف حضرت ابوالفضل(ع) غزلی است با مطلع؛ «از رکعت بلند شب آسمان سر است» که شاعر در آن با دیدگاهی عرفانی به توصیف این شخصیت عاشورایی می‌پردازد؛

از رکعت بلند شب آسمان سر است
قدقامت قدتو که ا... اکبر است
دستان تو قنوت‌تر مستجاب عشق
برخشکی لبان تو آیات کوثر است

غزل با فرازهایی بلند و پربار چنین ادامه می‌یابد:

... جاری شده ست در رگ تو غیرت علی
بازوی پرتوان تو مفتاح خیبر است
دریا همه عطش شد و باران خون گرفت
در سینه‌ات که مأمن گل‌های پرپر است
بی‌دست و اسب از قفس خاک رد شدی
یعنی برای شوق تو پرواز بهتر است
ای پاسدار آل نبی! در زمین چنین
آیا حسین توست که بی‌یار و یاور است؟!
دل‌های کودکان، همه آتش گرفت و سوخت
برخیز زینب تو مگر بی‌برادر است؟!

رجایی غزلی در پاسداشت صبوری و استقامت حضرت زینب(س) دارد، که این غزل نیز از مفاهیمی ارزنده و پربار برخوردار است و جزو اشعار مطرح عاشورایی او محسوب می‌شود:

زینب که رو به هر چه غم آغوش می‌کشد
داغ هزار طایفه بر دوش می‌کشد
بر آسمان چه رفته که امروز کودکی
خورشید را شکسته و خاموش می‌کشد
پشت زمین شکست زمان گریه می‌کند
زینب حسین را که به آغوش می‌کشد
هر چند کوفه تا به کنون هر چه می‌کشد
از زخم‌های گشته فراموش می‌کشد
از ذوالفقار خطبه زینب قلم شود
دستی که روی واقعه سرپوش می‌کشد

منبع و ماخذ:
راضیه رجایی، گزیده ادبیات معاصر، شماره ۱۱۷، نشر: نیستان، تهران، ۱۳۸۰.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس و پراستاری

با توجه به نکتهٔ چند روز پیش دربارهٔ حذف فعل به قرینهٔ لفظی، امروز اشاره‌ای می‌کنم به حذف فعل به قرینهٔ معنوی. در قرینهٔ معنوی کلمه‌ای که حذف می‌شود، پیش از آن در جمله وجود ندارد و خواننده یا شنونده از مفهوم کلام به بخش حذف شده آن پی می‌برد.

وقتی فرمانده به سربازان می‌گوید:

همه توجه‌ها اینجا...، درواقع می‌گوید که همهٔ توجه‌ها اینجا باشد. فعل «باشد» به قرینهٔ معنوی حذف شده است.

و یا وقتی می‌گوییم:

***به جان شما، من این کار را انجام خواهم داد.**
حذف «سوگند می‌خورم» به قرینه معنوی انجام شده است.
«به جان شما سوگند می‌خورم که من این کار را انجام خواهم داد».

#زین_قند_پارسی

بازتاب غربت

نگاهی به وضعیت شعر عاشورایی در آثار شاعران مهاجر ساکن مشهد

وحید حسینی

گزارش

رخدادی که شصت و یک سال پس از هجرت آخرین پیامبر، تصویری خونین از فرجام فرزندان و نزدیکانش رقم زد، همچنان اشک‌ها جاری می‌سازد و دل‌ها می‌خراشد. فکرها درگیر می‌کند و درنگ‌ها برمی‌انگیزد. این تأثیر پیوسته تا به امروز، محدود به محیط عربی فاجعه باقی نماند و بر وجود آزادگان بسیاری در سرتاسر جهان کارگر افتاد. از آن میان، برخی که ذوقی و طبعی داشتند واقعه را در آثار هنری خود به‌ویژه در شعرشان بازتاب دادند. شاعران مهاجر افغانستانی ساکن مشهد مصداق‌هایی از متأثران هنرمند عاشورای حسینی هستند. در این گزارش، وضعیت شعر آیینی عاشورایی ایشان را از زبان دو شاعر مهاجر ساکن مشهد بررسیده‌ایم.



در میان شاعران مهاجر اگرچه تعداد شیعیانی که درباره عاشورا سروده‌اند بیشتر است اما شعرهای خیلی خوبی از برادران اهل سنت درباره عاشورا داریم و شاعران مهاجر بسیار مشهوری مثل قهار عاصی یا عبدالغفور آرزو در این باره شعر گفته‌اند

شعر عاشورایی مهاجران کمتر غلو می‌کند

«تن افتاده در میدان که دیده؟/ که از رفعت سرش بر آسمان است/ در این سر آشکارا می‌توان دید/ نشانی‌ها که از پیغمبران است...» این ابیات، بخشی از سروده بلند سیدابوطالب مظفری درباره واقعه عاشوراست. از این شاعر و منتقد ادبی درباره وضعیت شعر آیینی عاشورایی در میان شاعران افغانستانی ساکن مشهد می‌پرسیم. او معتقد است به رغم کمرنگ بودن گرایش عمومی شاعران مهاجر به شعر آیینی در سال‌های اخیر، روی هم‌رفته، شاعرانی که در این باره سروده‌اند کم تعداد نیستند و حتی از اهل سنتی یاد می‌کند که درباره ائمه(ع) و واقعه دهم محرم سال ۶۱ هجری سروده‌اند. مظفری می‌گوید: در میان شاعران مهاجر اگرچه تعداد شیعیانی که درباره عاشورا سروده‌اند بیشتر است، اهل تسنن هم از قدیم به این امر توجه داشته‌اند و همچنان توجه دارند. ما شعرهای خیلی خوبی از برادران اهل سنت درباره عاشورا داریم و شاعران مهاجر بسیار مشهوری مثل قهار عاصی یا عبدالغفور آرزو در این باره شعر گفته‌اند. زیست یک آفرینشگر ادبی می‌تواند تأثیر بسزایی در هنر او بگذارد. به همین سبب است که رنج‌ها و مصائب مهاجران حتی هنگامی که آثار آیینی خلق می‌کنند، در این آثار نمود می‌یابد. شاعر دفتر «سوگنامه بلخ» تأکید می‌کند: مهاجران به این علت که مصیبت دیده‌تر و دردمندتر هستند، وقتی شعر آیینی می‌گویند معمولا در آن با حوادث عینی روزگار خود تطابق و این همانی ایجاد می‌کنند یعنی رنگ اجتماع و زمانه خودشان و مصیبت‌هایی را که در افغانستان دیده‌اند، وارد شعر آیینی خود می‌کنند. این امر در شعر مهاجران مشهود است.

او ادامه می‌دهد: معمولا شاعران مهاجر به مسائل اجتماعی توجه بیشتری دارند؛ چه مسائل خود افغانستان و چه مسائل جهانی و این امر به شعرشان تنوع بیشتر می‌دهد. به هر حال، خود مهاجرت یک نوع زیست جهانی به شاعر می‌بخشد و فرق است بین شاعری که در محیط کشور خودش زندگی می‌کند با شاعری که به یک یا چند کشور دیگر مهاجرت کرده است.

از او درباره آسیب‌هایی می‌پرسیم که شعر آیینی را تهدید می‌کند؛ آنچه گاهی در برخی نمونه‌های داخل کشور دیده می‌شود. مظفری پاسخ می‌دهد: خوشبختانه این آسیب‌ها در شعر آیینی مهاجران کمتر است. خیلی وقت‌ها شیوه ورسمی در یک جامعه رایج می‌شود و مثلا شاعران آیینی به علت ارتباط با مداحان و نوحه‌خوان‌ها از این آسیب‌ها برکنار نمی‌مانند، اما شاعران مهاجر را کمتر درگیر چیزهایی مثل اغراق و غلو کردن دیده‌ام. شاید یک دلیلش این است که آن‌ها در یک جامعه مختلط و دارای تکثر مذهبی زندگی کرده‌اند که آفت این غلوها خودش را زود نشان می‌دهد و روی این مسائل حساسیت بیشتری است. شاعران آیینی ما وقتی به ایران می‌آیند آن نگاه را با خود دارند و به همین علت آسیب‌هایی که می‌تواند قضاوت و انتقاد دیگر مذاهب را به همراه داشته باشد، در کارشان وارد نمی‌شود.

به گفته این منتقد و شاعر مهاجر ساکن مشهد، قالب شعری مورد علاقه آیینی سرایان افغانستانی همچون شاعران آیینی ایرانی، قالب‌های کلاسیک غزل و قصیده و ترکیب‌بند و مثنوی است و آن‌ها به ندرت سراغ قالب‌های نومی‌روند. او از شاعرانی چون سیدفضل ا... قدسی، کبری حسینی، برادران مبارز، حکیم بینش و دیگران به عنوان خالقان نمونه‌های خوب شعر آیینی مهاجران در مشهد نام می‌برد.



مراسم «علم‌کشی» مهاجران افغانستانی در مشهد / عکس: سعید کلی

شعر عاشورایی مهاجران تافته جدابافته از ایران نیست

«یک گل و چار سوعطش کس نرسیده در برش/ چار طرف به سمت گل بادیه بسته راه را/ آمد و در برش نشست بغض گلوش تا شکست/ نای دوباره راه بست گریه گاه‌گاه را...» سید فضل ا... قدسی، سراینده این بیت‌ها و از دیگر شاعران مهاجر ساکن مشهد، سابقه‌ای طولانی در ادبیات آیینی دارد. این روحانی افغانستانی اساسا شعر مهاجرت را تافته‌جدابافته‌ای از محیط ادبی جمهوری اسلامی ایران نمی‌داند و حتی حجم آفرینش‌های ادبی مهاجران را در موضوع‌های مختلف درخور مقایسه با وضعیت ادبی ارزیابی می‌کند که در کشور میزبان حاکم است.

قدسی می‌گوید: به نظر می‌رسد همان طور که حجم آفرینش‌های ادبی عاشورایی در جامعه ادبی ایران اندک است، به همین نسبت در جامعه ادبی مهاجران نیز این ادبیات پررنگ نیست. به عبارتی، همان چالش‌هایی که شاعران ایرانی با آن روبه‌رو هستند، مسئله مهاجران نیز محسوب می‌شود، یعنی با توجه به گرایش‌های خاص نسل جوان شاعران و میزان درک و دریافتی که از واقعه عاشورا وجود دارد، تولیدات شعر عاشورایی در هر دو جامعه کم است.

او با انتقاد از چیرگی گرایش‌های کمابیش افراطی بر مضمون‌های عاشقانه در حوزه ادبیات فارسی زبانان، یادآور می‌شود که به هر اندازه مضمون عاشقانه‌سرایی در جوادبی پررنگ باشد شعر عاشورایی به انزوا کشانیده می‌شود؛ ما شاعران پرجسته‌ای در جمع مهاجران داریم که مذهبی و باورمند به نهضت عاشورا هستند، اما در سرایش شعر عاشورایی متأسفانه یک نوع کُندی و تنبلی ذهنی را حس می‌کنم؛ آسیبی که اگر به همین شکل ادامه پیدا کند اوضاع ادبیات عاشورایی وخیم‌تر خواهد شد.



برداشت من این است که در میزان تأثیرگذاری شعر عاشورایی مهاجران نسبت به کار شاعران ایرانی تفاوتی احساس می‌شود و انتقال غربت و اندوه و سوز و گدازی که در مصیبت عاشورا وجود دارد در شعر مهاجران بیشتر بازتاب پیدا می‌کند

شاعر دفتر «خاکستر صدا» در ادامه درباره ویژگی‌های شعر عاشورایی مهاجران توضیح می‌دهد: جامعه مهاجر اگرچه در بین هم زبانانشان زندگی می‌کنند و از این نظر مشکل خاصی ندارند، نفس دوری‌شان از وطن و غربت و اندوهی که معمولا در فضاهای مهاجرتی احساس می‌شود، به سروده‌هایشان رنگ خاصی می‌دهد.

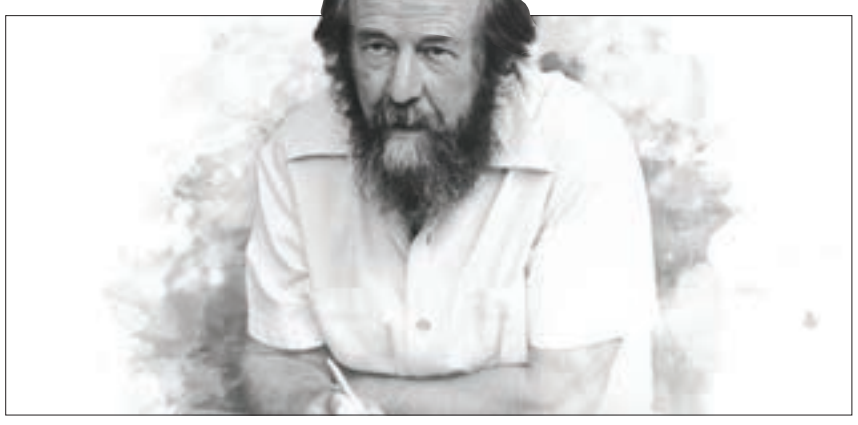
طبعا فضایی که بر ذهن و روح و روان شاعران مهاجر غالب است، تأثیر خود را در کیفیت و نوع نگاهشان به شعر عاشورایی نشان می‌دهد. از این رو، برداشت من این است که در میزان تأثیرگذاری شعر عاشورایی مهاجران نسبت به کار شاعران ایرانی تفاوتی احساس می‌شود و انتقال غربت و اندوه و سوز و گدازی که در مصیبت عاشورا وجود دارد در شعر مهاجران بیشتر بازتاب پیدا می‌کند.

با این همه، قدسی تأکید می‌کند که فضای ادبی حاکم بر جمهوری اسلامی ایران و به‌ویژه در مشهد به‌گونه‌ای شکل گرفته که به هیچ عنوان نمی‌شود جریان ادبی مهاجرت را تافته جدابافته تلقی کرد و دادوستد ادبی و زبانی را به‌گونه‌ای می‌داند که سخت می‌توان تفاوت‌های دو جریان را شناسایی کرد.

یکی از پرسش‌های ما از این شاعر مهاجر درباره تأثیر آیینی سرایان مهاجر بر شعر افغانستان است. او می‌گوید: در مجموع، شعر مهاجرت به عنوان یک نحله ادبی فوق‌العاده توانمند تأثیرگذاری خود را در داخل افغانستان داشته است و بخش عظیمی از شاعرانی که هیچ‌گاه محیط فرهنگی داخل جمهوری اسلامی ایران را تجربه نکرده‌اند به شدت تحت تأثیر زبان و ادبیات مهاجرت قرار گرفته‌اند. با این حال، متأسفانه به علت تحولات سیاسی و اجتماعی که در افغانستان رخ داد، این مجال فراهم نشد که حضور جریان تأثیرگذار ادبیات مهاجرت در آنجا تثبیت شود و بعد هم جریان ادبی آنجا را در عرصه شعر عاشورایی تحت تأثیر قرار دهد. نخست به این علت که خود شاعران مهاجر کمترین تعداد شعر عاشورایی را دارند و دوم به سبب محیط حاکم و جو و گرایش اعتقادی غالب بر افغانستان.

درباره چگونگی خلق رمان
«یک روز از زندگی ایوان دنیسوویچ» شاهکار کوتاه الکساندر سولژنیتسین

تجربه زیستن یک روز خیلی معمولی در اردوگاه



مصطفی خادم

یادداشت

«در مدرسه در گروه ریاضی و فیزیک درس می‌خواندم، زیرا مطالعه ادبیات در رژیم شوروی بسیار خطرناک بود.» الکساندر سولژنیتسین ریاضی‌وفیزیک خواند و پراکنده معلمی هم کرد. در همین رشته‌ها، اما چیزی که در قلب او ریشه دوانده بود ادبیات بود. او در ۱۰ سالگی «جنگ و صلح» تولستوی را خواند و پاتوقش کتابخانه مدرسه بود. نویسنده شدن رؤیایش بود و گویا در طالعش.

سال ۱۹۴۱ به جبهه جنگ رفت و در نامه‌ای به همسرش نوشت: «غیرممکن است که نویسنده روسی بزرگ شد بدون حضور در جبهه.» اما آنچه او را نویسنده‌ای بزرگ کرد، نوشتن درباره جنگ نبود - چون هر آنچه از جنگ نوشته بود، از خاطره و نکته و یادداشت، به شکل دود از دودکش‌های زندان مخوف لوبیانکا به آسمان رفت - بلکه نوشتن از اردوگاه‌های کار اجباری یا همان گولاگ‌ها بود.

دستگیری به جرم انتقاد از استالین در نامه خصوصی

او را سال ۱۹۴۵ از جبهه نبرد دستگیر کردند، به جرم انتقاد از استالین در نامه‌هایش که به دوستی نوشته بود. به مسکو و زندان معروف لوبیانکا بردندش، بازجویی و به هشت سال کار اجباری در گولاگ محکوم شد، البته شاید بزرگ‌ترین حسرتش زندانی شدن نبود، بلکه برباد رفتن اولین تلاش‌هایش برای نویسنده شدن بود: «تمام یادداشت‌های من از خاطرات جنگ در دهانه جهنمی کوره‌های لوبیانکا دود شد و به هوا رفت. آن یادداشت‌های روزانه تلاش من بود برای نویسنده شدن. آه، چقدر ایده و متن در این ساختمان دفن شدند. یک فرهنگ کامل از دودکش‌های لوبیانکا دود شده و به هوا رفته بود.»

مرد جوانی که می‌خواست نویسنده شود، در اردوگاه آجر می‌ساخت. بعد به لطف ریاضی به مؤسسه تحقیقاتی نزدیک مسکو و سال ۱۹۵۰ به یکی از اردوگاه‌های ویژه در قزاقستان که مخصوص زندانیان سیاسی بود منتقل شد. پس از آنکه حدود سه هزار روز از عمرش را در اردوگاه‌های کار اجباری گذراند آزاد و به بخش دیگری از قزاقستان تبعید شد.

نوشتن از گولاگ، رسالت نویسنده‌ای که رنج کشید

او در آوریل سال ۱۹۵۳ - بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست و افشاگری‌ها - اجازه یافت که به روسیه برگردد. به ریازان رفت و معلم ریاضی و فیزیک شد. در آنجا خانه‌ای گرفت که باغی کوچک هم داشت. میزی از چوب درخت سیب ساخت و شروع کرد به نوشتن و نوشتن. تلاش می‌کرد چیزهایی را که در حفره‌های حافظه ذخیره کرده بود بیرون بکشد.

برای سولژنیتسین روی کاغذ آوردن آنچه در گولاگ تجربه کرده بود، اولویت داشت، اما هرگز نمی‌خواهید مگر اینکه پیش از آن دو کار کرده باشد؛ یکی پنهان کردن هر چه نوشته و دیگری به خاطر سپردن آن. چون ممکن بود نیمه شب پلیس به در بکوبد. او دو تجربه سنگین پشت سر داشت که وادارش می‌کرد چنین راهبردی پیش بگیرد؛ دود شدن نوشته‌هایش از جنگ در زندان لوبیانکا و تکنیک به حافظه سپردن نوشته‌ها در گولاگ.

پیدا کردن ایده «یک روز از زندگی ایوان دنیسوویچ»

سولژنیتسین درباره پیدا کردن ایده داستان گفته است: در اردوگاه یک روز سخت با هم گروه‌هایم کار کرده بودم. به این فکر می‌کردم که چگونه درباره دنیای اردوگاه‌های کار اجباری افشاگری کنم. همه چیز باید در یک روز جمع می‌شد، تمام اردوگاه در یک قطره آب. توصیف یک روز معمولی از زندگی یک مرد از صبح تا شب. این کافی است. همه چیز را خواهید داشت. این ایده در سال ۱۹۵۲ به ذهنم رسید که هنوز در اردوگاه بودم. این ایده همراه من بود که سرطان گرفتم و تا آستانه مرگ رفتم، چند کتاب [هم در این بین] نوشتم. یک روز در سال ۱۹۵۹ فکر کردم حالا می‌توانم آن ایده را پیاده کنم؛ ایده‌ای که هفت سال با من بود. شروع کردم، تنش و سختی و حشتناکی را تحمل کردم. درون من روزهای زیادی بود، اما از ترس فراموش کردن «یک روز از زندگی ایوان دنیسوویچ» را خیلی سریع نوشتم، ولی جرئت نکردم به کسی بگویم.»

افشاگری علیه جنایات استالین، زمینه انتشار شد

در کنگره بیستم حزب کمونیست در فوریه ۱۹۵۳ خروشچف پرده از جنایات استالین برداشت و این ترکی بود بر دیوار بتنی شوروی و دیکتاتوری توتالیتر آن. این فاش‌گویی برای سولژنیتسین و افرادی مانند او سرنوشت‌ساز بود. «نوی می یر» (به معنای دنیای نو)، بزرگ‌ترین مجله ادبی و رسمی اتحادیه نویسندگان شوروی بود. سردبیر شجاعی داشت به نام الکساندر تواردوفسکی که شاعر تحسین شده‌ای هم بود. او به نفع خط ضد استالینیستی خروشچف صحبت کرده بود. همین شولژنیتسین را متقاعد کرد که اثرش را رو کند. سولژنیتسین دست‌نوشته داستان را برای مجله پست کرد.



اتفاق معجزه‌آسایی افتاد، متن به دست رئیس جمهور خروشچف افتاد و او اجازه انتشار داد. در نوامبر ۱۹۶۲ «یک روز از زندگی ایوان دنیسوویچ» در نوی می یر منتشر شد. این یک رویداد مهم در ادبیات جهان بود، گولاگ استالینی وارد ادبیات شده بود.

تهدید و فشار برای نویسنده‌ای که سکوت را شکست

انتشار «یک روز از زندگی ایوان دنیسوویچ» برای سولژنیتسین هم یک نقطه عطف بود، او تدریس را رها کرد و تمام وقتش را صرف نوشتن کرد، اما در حکومت توتالیتر کسی رستگار نمی‌شود. خروشچف در سال ۱۹۶۴ برکنار شد و برژنف به قدرت رسید. کتاب‌های دیگر سولژنیتسین مانند حلقه اول و بخش سرطان که افشاگر بودند، فراتر بود از حد آنچه مقامات قابل قبول تشخیص می‌دادند. وجود قانونی سولژنیتسین به‌عنوان نویسنده فقط پس از چهارسال تمام شد. نویسنده مشهور دوباره یک نویسنده زیرزمینی شد. کتاب‌هایش را از کتابخانه‌ها جمع کردند، تحت مراقب شدید و جاسوسی قرار گرفت، تهدید شد و حتی برای ترور او با تصادف رانندگی برنامه ریختند، اما او در همین وضعیت مخفیانه یکی مستندنگاری افشاگرانه و تکان‌دهنده نوشت به نام «مجمع الجزایر گولاگ» که در سال ۱۹۷۳ در پاریس به زبان روسی منتشر شد. در تقدیم نامه کتاب نوشت: «تقدیم به آنان که چندان زنده نماندند که این حکایت‌ها را بازگویند.

و باشد که از سر تقصیر من که همه چیز را ندیدم، همه چیز را به خاطر نسپردم، همه را به فراست در نیافتم، درگذرند.»

او را به جرم گفتن واقعیت، شبانه از میهنش اخراج کردند، اما برای بازماندگان گولاگ او مردی بود که جرئت گفتن داشت. مردی که سکوت را شکست.